



پیمان امنیتی آمریکا و ژاپن و تأثیر آن بر اقتصاد بعد از جنگ ژاپن

استاد راهنما: دکتر ناهید پوررستمی

قدرت الله ذاکری
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات ژاپن
دانشکده مطالعات جهان
دانشگاه تهران

از سری مقالات دانشجویی / ۵

انتشار در

مرکز مجازی مطالعات ژاپن

www.japanstudies.ir

تماس با ما :

info@japanstudies.ir

بسمه تعالی

فهرست:

- مقدمه
- سمت و سوی سیاست خارجی بعد از جنگ ژاپن
- اقتصاد دفاعی
- پیمان امنیتی و خواست تبدیل شدن به ابرقدرت اقتصادی
- نقش ایالات متحده آمریکا در بازسازی اقتصاد ژاپن
- پیمان امنیتی با آمریکا و رشد اقتصادی ژاپن
- نمودارها و جدولها
- منابع

مقدمه:

جنگ جهانی دوم با پذیرش شکست از سوی کشور ژاپن در ۱۵ آگوست سال ۱۹۴۵ به پایان رسید. هر چند شروع جنگ جهانی دوم به سال ۱۹۳۹ و حمله آلمان به لهستان بر می‌گردد، اما کشور ژاپن تهاجم همه جانبه خود به کشور چین را در سال ۱۹۳۷ شروع کرد، گو اینکه از سال ۱۹۳۱ به بهانه حادثه ساختگی منچوری^۱ ارتش ژاپن منچوری را به شکل کامل اشغال کرده بود. نتیجه اشغال منچوری برای ژاپن انزوای دیپلماتیک، خروج از جامعه ملل در سال ۱۹۳۳، نزدیکی به آلمان و ایتالیا، درگیر شدن در جنگ جهانی دوم و در نهایت شکست و ویرانی برای این کشور بود.

بنابراین در کنار صحبت از جنگ جهانی دوم، در ژاپن معمولاً از جنگ پانزده ساله^۲ سخن به میان می‌آید، جنگی که به گفته نقی‌زاده، به انهدام یک چهارم از دارایی‌های این کشور و تلفات بیش از سه میلیون سرمایه انسانی آن انجامید (نقی‌زاده، ۱۳۸۶: ۶۵۴). خسارات مالی ژاپن در نتیجه جنگ بالغ بر ۶۴.۳ میلیارد ین به قیمت‌های سال ۱۹۴۵ بر آورده شد که معادل یک سوم ثروت‌های باقیمانده کشور در آن سال بود و در مجموع می‌توان گفت که انباشت ثروت ملی و تلاش نیروهای مولد ده ساله ده‌ها میلیون ژاپنی در این جنگ به نابودی کشانده شد (همان: ۵۴۰-۵۴۱). دنیس اسمیث هم بهای جنگ و شکست در آن را برای ژاپن حدود ۴۱.۵ درصد ثروت ملی این کشور می‌داند (اسمیث، ۱۳۷۷: ۵۱).

با شکست در جنگ، ژاپن برای اولین بار در تاریخش اشغال شد و به مدت هفت سال اداره آن تحت نظر فرماندهی عالی متفقین یعنی اسکاپ (SCUP) یا جی اچ کیو (GHQ) قرار گرفت. این فرماندهی تا اجرایی شدن پیمان صلح سانفرانسیسکو در آوریل سال ۱۹۵۲ و اعاده استقلال ژاپن اصلاحاتی در این کشور انجام داد. عمده این اصلاحات چهار تا بود: ۱- انحلال نیروی دریایی و زمینی ۲- اصلاح قانون اساسی ۳- اصلاح زمین‌های کشاورزی ۴- حمایت از کارگران (Sakaiya, ۲۰۰۲: ۹۸-۹۹).

در سال ۱۹۵۲ با اجرایی شدن پیمان صلح سانفرانسیسکو، ژاپن مجدداً استقلال خود را بازیافت. در همان روزی که پیمان صلح امضاء شد، ژاپن و آمریکا پیمان امنیتی «معاهده حفظ امنیت میان ژاپن و آمریکا»^۴ را هم امضاء کردند. بر طبق این پیمان امنیتی، ژاپن به نیروهای نظامی آمریکا پایگاه و تسهیلات استقرار در این کشور و یا نزدیک آن اعطا کرده و آمریکا هم متعهد به دفاع از ژاپن در مقابل تهدیدات و حملات نظامی شد. به عبارتی ژاپن با دادن پایگاه و متعهد شدن هزینه استقرار این نیروها، خود را تحت امنیت چتر حفاظتی آمریکا قرار داد.

^۱ 滿州事変/Manshū Jihen : در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ قسمتی از خطوط راه آهن منچوری که متعلق به ژاپن بود، منفجر شد. ژاپن دولت چین را عامل انفجار معرفی و به این بهانه به اشغال منچوری اقدام کرد و دولتی دست نشانده در منچوری سر کار آورد. بعداً معلوم شد که آن انفجار ساختگی و کار خود ژاپنی‌ها برای به دست آوردن بهانه حمله بوده است.

^۲ 十五年戦争/Jūgonen sensō : با حادثه منچوری در سال ۱۹۳۱ شروع و با پذیرش شکست از سوی ژاپن در اوت ۱۹۴۵ به پایان رسید.

^۳ اسکاپ حرف اول The Supreme Commander for the Allied Powers است و معمولاً از این نام استفاده می‌شود، اما در ژاپن زیاد دیده شده است که از کلمه جی اچ کیو که حروف اول General Headquarter است، استفاده شود.

^۴ 日米安全保障条約/Nichibē Anzen Hoshō jōyaku

همانطور که در نمودار شماره یک دیده می‌شود، نرخ رشد اقتصادی ژاپن از اواخر دهه ۱۹۴۰ شروع به رشد کرد و در دهه ۱۹۶۰ میانگین نرخ رشدی بالاتر از ۱۰٪ را تجربه کرد که این نرخ رشد بالا، کشور شکست خورده ژاپن را بعد از بیست سال به مقام دومین اقتصاد جهان بعد از ایالات متحده رساند. در فاصله سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۳ تولید ناخالص واقعی ژاپن بطور متوسط با نرخ ۱۰ درصد در سال رشد نمود (نقی‌زاده، ۱۳۸۶: ۶۵۹). اسمیث هم درباره این رشد سریع می‌گوید:

دوره‌ای که از اواخر دهه ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۳ ادامه داشت، اوج رشد اقتصادی ژاپن در ایام پس از جنگ بود. این رشد اقتصادی حیرت‌انگیز است. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ میانگین رشد تولید ناخالص ملی در ژاپن ۱۲.۱ درصد در سال بود که بیش از دو برابر نرخ رشد موفق‌ترین اقتصاد توسعه یافته پس از ژاپن بود (اسمیث، ۱۳۷۷: ۱۴۷).

هایس نیز درباره این رشد می‌گوید:

اقتصاد ژاپن بعد از چیره شدن بر مشکلات بسیار بزرگ در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوائل دهه ۱۹۵۰ شروع به توسعه کرد. تولید ناخالص ملی که ۱.۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۶ بود به ۲۹۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ افزایش یافت و این افزایش بعد از آن هم ادامه یافت. در حال حاضر تنها اقتصاد ایالات متحده به لحاظ اندازه فراتر از اقتصاد ژاپن است (Hayes, ۲۰۰۸: ۱۵۹)

این رشد اقتصادی و رسیدن به جایگاه دوم اقتصاد جهان، امری است که معجزه اقتصادی ژاپن خوانده شد. بعد از اصلاحات میجی، زمانی ژاپن مورد توجه جهانیان قرار گرفت که توانست نخست چین و بعد یکی از دو ابرقدرت وقت جهان یعنی روس را در جنگ شکست دهد. بعد از جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن، در مدت کوتاهی باز هم همه چشم‌ها به ژاپن خیره شد و آن زمانی بود که این کشور با معجزه اقتصادی خود به جایگاه اقتصاد دوم جهان رسید. هایس عقیده دارد که این پیشرفت در سایه و زیر ردای قیومیت ایالات متحده انجام شد و از چشم دیگر کشورها پنهان بود تا زمانی که به آن جایگاه رسید (همان: ۱۵۸). اما سؤال این است که راز و دلایل این پیشرفت چه بود؟ به گفته اسمیث:

وسعت موفقیت اقتصادی ژاپن را نخستین بار اکونومیست در ماه سپتامبر ۱۹۶۲ برای جهان خارج تشریح کرد. از آن زمان به بعد، علل و اسرار رشد ژاپن به مثابه نوعی سنگ فلاسفه اقتصادی مورد توجه همگان قرار گرفت. این تحقیق و تفحص، صبغه عمیق اقتصادی و سیاسی دارد و موجب ارائه طیف وسیعی از انواع و تعلیل‌ها درباره توسعه پویای اقتصاد ژاپن گردیده است. در یک انتهای این طیف تحلیل "معجزه اقتصادی"، دیدگاه نو کلاسیک اقتصادی قرار دارد که معتقد است "رشد ژاپن معجزه آسا نیست، زیرا به کمک علل عادی اقتصادی در حدی معقولاً خوب قابل درک و تحلیل است" و در نقطه مقابل آن تحلیل‌هایی است که می‌کوشد، نهادها و خصوصیات ضروری برای رشد سریع اقتصادی را که در فرهنگ، جامعه، ارزش‌ها و تجربه تاریخی ژاپن بی‌بدیل است، مشخص سازد (اسمیث، ۱۳۷۷: ۱۴۸).

تاکائو کومینه و کیکو موراتا دلایل ارائه شده در مورد رشد اقتصادی ژاپن را بسیار بسیار زیاد می‌دانند و معتقد هستند؛ نه تنها هیچ کدام از این دلایل بی ارتباط با رشد ژاپن نیستند، بلکه محال است که بتوان یکی از آنها را هم به عنوان دلیل اصلی رشد اقتصادی بعد از جنگ ژاپن ذکر کرد (Komine, Murata, ۲۰۱۲: ۲۹). برخی از دلایلی که این دو نفر برای نمونه بر می‌شمرند به شکل زیر است (همان: ۲۸):

- اصلاحاتی که بلافاصله بعد از جنگ توسط اسکاپ انجام شد به خصوص اصلاحات اقتصادی آن یعنی، اصلاح زمین‌های کشاورزی، انحلال زایباتسوها و حمایت از کارگران.
- ژاپنی‌های سخت کوش که به عنوان نیروی کار کیفیت بالایی داشتند.
- حمایت از نظام هماهنگ کارگری.
- هدایت کشور توسط دیوان سالاران شایسته.
- موج نوسازی فن آوری که پی در پی انجام می‌شد.
- نرخ پس انداز که به لحاظ بین‌المللی هم بسیار بالاست.
- هماهنگی بسیار مناسب بازار و طرح‌های اقتصادی.
- هزینه‌های بسیار پایین نظامی.
- ثبات سیاسی و اجتماعی.
- افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی با دوام به خصوص لوازم برقی خانگی.
- افزایش صادرات در اقتصاد جهانی که تجارت آزاد را محور قرار داده بود.

دلایلی که در بالا آمد، نمونه دلایلی است که معمولاً در ذکر علل رشد اقتصادی ژاپن از آنها نام برده می‌شود. در ادامه این بحث تمرکز بر روی یکی از دلایل بالا، یعنی هزینه‌های بسیار پایین نظامی قرار خواهد گرفت. دلیل هزینه‌های نظامی پایین ژاپن هم بدون شک طفره رفتن از توسعه نیروی نظامی و پذیرفتن چتر نظامی آمریکا به موجب پیمان امنیتی میان دو کشور است. در نتیجه هدف این مقاله پرداختن به تأثیر پیمان امنیتی میان ایالات متحده و ژاپن بر رشد اقتصادی این کشور خواهد بود.

سمت و سوی سیاست خارجی بعد از جنگ ژاپن

هنگامی که صحبت از سیاست خارجی ژاپن در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم می‌شود، نام یک نفر بیش از دیگران مطرح است. شیگرو یوشیدا^۱، کسی که از سال ۱۹۴۸ تا آخرین ماه سال ۱۹۵۴، یا نخست وزیر ژاپن بود یا وزیر امور خارجه این کشور و یا اینکه زمامدار همزمان دو مسئولیت بود. رهبری دیپلماسی ژاپن توسط یوشیدا در آن سال‌ها، ویژگی‌ها و خصصت‌ها نیز سمت و سویی به دیپلماسی این کشور داد که زمانی طولانی اساس و مسیر اصلی سیاست خارجی این کشور قرار گرفت که اصطلاحاً به آن دکترین یوشیدا^۲ می‌گویند (Hosoya, ۱۹۹۳: ۱۲۳). دکترین یوشیدا سه ویژگی عمده داشت: نخست، در وضعیت جنگ سرد و در رویارویی میان شرق و غرب ژاپن به اردوی غرب تعلق داشته و در سیاست خارجی خود باید هماهنگ با آمریکا باشد. دوم اینکه، ژاپن به نیروی نظامی آمریکا وابستگی داشته و به جای آن، تسهیلات اعطای پادگان به نیروهای آمریکایی را فراهم می‌کند. سوم اهمیت دادن به دیپلماسی اقتصادی است (همان: ۱۲۳ - ۱۲۴).

ویژگی دوم و سوم این دکترین حائز اهمیت است، چرا که نشان دهنده جایگاه بازسازی اقتصادی برای دولتمردان وقت ژاپن است. یوشیدا خود به دیپلماسی اقتصادی علاقه شدیدی داشت و وقتی عهده‌دار زمام امور کشور و یا سیاست خارجی شد، هم و غم‌اش احیاء اقتصادی و استقلال اقتصادی کشوری شکست خورده در جنگ شد که به لحاظ اقتصادی دچار فرسایش بیشتری شده بود. در واقع هدف او حداقل کردن هزینه‌های دفاعی و اولویت دادن احیاء اقتصادی بر توسعه توان دفاعی بود (همان: ۱۲۴). به همین دلیل بود که حتی وقتی خود آمریکایی‌ها به طرف ژاپنی پیشنهاد توسعه توان دفاعی‌اش را می‌داد، با مخالفت طرف ژاپنی مواجه می‌شد و ژاپنی‌ها هم در ازای قبول کردن قسمتی از آن، همیشه خواهان کمک‌های اقتصادی بودند (همان: ۱۲۵).

^۱ 吉田茂/Yoshida Shigeru (۱۸۷۸ - ۱۹۶۷)

^۲ 吉田ドクトリン/Yoshida dokutorin

اقتصاد دفاعی

اقتصاد دفاع، شاخه‌ای جدید از مطالعات اقتصادی است که با توجه به مسائلی در خصوص تجهیز و بهره برداری از منابع، نیروی انسانی و تجهیزات دفاعی، در زمان جنگ جهانی دوم توسعه پیدا کرد (حسینی صدرآبادی و کاشمیری، ۱۳۸۷: ۲۶). با ظهور جنگ سرد، موضوعاتی که اقتصاد دانان در خصوص امنیت به آنها پرداختند، طیف گسترده‌ای یافت. برخی از این موضوعات از قبیل تقسیم بار مالی، کارآیی اتحادیه‌های نظامی، آمادگی نیروی نظامی و توسعه صنایع دفاعی، تحریم‌ها و جنگ اقتصادی با هدف گیری کشورهای غیر دوست، حفظ مرزبندی‌های بین‌المللی، محافظت از اقتصاد غرب، نظم جهانی و بقا در کنار سلاح‌های هسته‌ای، دفاع موشکی، تجارت سلاح‌های بین‌المللی، کاهش فعالیت‌های تروریستی و کاهش ساخت تسلیحات موشکی مورد توجهی خاص واقع شد (همان: ۲۷).

این موضوع که فعالیت‌های دفاعی یک کشور، چگونه سلامت، ثبات و رشد اقتصادی آن کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از جنگ جهانی دوم تا کنون بارها مورد بحث قرار گرفته است.

این قلمرو عناوین زیر را در بر می‌گیرد: الف) اثرات دفاع بر اقتصاد کلان، شامل پیشرفت تکنولوژیک، سرمایه‌گذاری، رشد قیمت‌ها و بیکاری ب) ظرفیت‌های اقتصادی برای پشتیبانی فعالیت‌های دفاعی، ساختار جمعیتی، هزینه فرصت‌های از دست رفته ناشی از دفاع ج) اثرات اقتصادی کنترل تسلیحات (دری نوگورانی، ۱۳۷۳ - ب: ۱۱۸). آدام اسمیت یکی از اولین اقتصاددان‌هایی بود که کاربرد هزینه‌های دفاعی را برای یک جامعه مورد توجه قرار داد (دری نوگورانی، ۱۳۷۳ - الف: ۱۱۶).

او دفاع را کالای عمومی می‌دانست و از جنگ به عنوان یک واقعه قابل ستایش و احترام و عاملی در رونق صنعت‌ها یاد کرده است (همان: ۱۱۷). دیوید ریکاردو^۱ که از نزدیک شاهد اثرات مالی جنگ‌های بریتانیا و فرانسه بر

^۱ David Ricardo (۱۷۷۲ - ۱۸۲۳)

اقتصاد بریتانیا بود، اعتقاد داشت که یک جنگ موجب انتقال سرمایه از یک فعالیت صنعتی به فعالیت‌های دیگر یا از کالاهای صلح آمیز به کالاهای جنگی می‌شود، پس باعث دگرگونی زندگی تجاری معمول می‌شود، بنابراین ریکاردو دیدگاهی متفاوت از اسمیت داشت (همان: ۱۱۸). اگر اسمیت سرباز را یک کارگر غیر مولد قلمداد می‌کرد، ژان باتیست سی^۱ سرباز را کارگری ویرانگر می‌دانست که علاوه بر اینکه تولید نمی‌کند، بلکه در مواردی ملزم می‌شود که دسترنج کار سخت دیگران را هم نابود کند (همان: ۱۲۰).

نظریاتی که تا کنون آمد، نظریات اقتصاددانان قدیمی‌تر بود. در اینجا بد نیست نظر چند تن از اقتصاددانان معاصرتر که جنگ‌های بزرگ جهانی را تجربه کرده‌اند هم ذکر شود. هرست^۲ که سردبیر نشریه اکونومیست بود و تجربه جنگ جهانی اول را هم داشت معتقد بود؛ از نظر فهم اقتصادی، تمامی هزینه‌های انجام شده در زمینه نیروهای زمینی، دریایی و جنگ افزارهای تخریبی اتلاف منابع است. با این همه هرست در تکمیل این نظر خود بر این بود که تا زمانی که صلح جهانی و دائمی برقرار گردد، انجام هزینه‌های خدمت نظامیان ضروری است (دری نوگورانی، ۱۳۷۳ - ب: ۱۱۴).

جنگ جهانی دوم و اثر آن بر اقتصاد آمریکا موجب شکل‌گیری فرضیه دیگری هم شد. تدارکات نظامی بسیار عظیمی که همراه با جنگ بزرگ جهانی دوم لازم شد، اقتصاد آمریکا را از رکود طولانی مدت ۳۰ ساله به شکل دراماتیکی خارج و آن را احیاء کند، به رونق بی‌سابقه‌ای برساند و نشان دهد که هزینه‌های نظامی می‌تواند محرک رشد اقتصادی باشد. همچنین فن‌آوری‌های جدیدی که در طی تحقیقات نظامی در طی جنگ جهانی دوم و دوره جنگ سرد توسعه پیدا کردند، در زمینه‌های غیر نظامی بکار گرفته شدند و باعث توسعه صنعت و رفاه در زندگی مردم شدند (Nobuchika, ۱۹۹۶: ۱۹).

هرچند مقالاتی درباره ارتباط بین رشد اقتصادی و هزینه‌های دفاعی قبل از دهه ۱۹۹۰ هم وجود دارد، اما بعد از فروپاشی ساختار جنگ سرد و ورود به دهه ۱۹۹۰ و در حال حاضر هم این موضوع توجه و علاقه وسیعی را به خود جلب کرده است. به خصوص با ورود به دهه ۹۰ تحقیقاتی مرتبط با «توزیع سود صلح» علاقه همگان را به خود جلب کرد (Andō, ۱۹۹۸: ۱). چون سهم کاهش یافته از هزینه‌های نظامی را صرف توسعه اقتصادی، رفاه اجتماعی، آموزش و غیره می‌کردند، اصطلاح توزیع سود صلح را به آن دادند (Inaba, ۱۹۹۷: ۲۲۴).

با این همه بعد از پایان وضعیت جنگ سرد و ورود به ۱۹۹۰، نمی‌توانیم بگوییم اقتصاد جهانی بطور کلی در مقایسه با قبل بهتر نشد است. نرخ رشد اقتصاد جهانی از ۳.۴٪ در اواخر دهه ۱۹۸۰ به ۰.۲٪ در دهه ۱۹۹۰ کاهش یافت که مسلماً بدتر شده است (همان: ۱۲۴). در نتیجه نمی‌توان بطور کلی درباره رابطه هزینه‌های نظامی و رشد اقتصادی صحبت کرد و بسته به شرایط فرق دارد.

^۱ Jean Baptist Say (۱۷۶۷ - ۱۸۳۲)

^۲ F.W.Hirst

پیمان امنیتی و خواست تبدیل شدن به ابرقدرت اقتصادی

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، درست در روزی که پیمان صلح سانفرانسیسکو میان ژاپن و ۴۹ کشور دیگر امضاء شد و به موجب آن حق حاکمیت ملی ژاپن به این کشور برگردانده شد، معاهده حفظ امنیت میان ژاپن و آمریکا هم امضاء شد. هردوی این پیمان‌ها از ۲۸ آوریل سال بعد اجرایی شدند.

همانطور که پیشتر گفته شد، مطابق دکترین یوشیدا که سمت و سوی سیاست خارجی ژاپن را در بعد از جنگ جهانی دوم مشخص می‌کرد، این کشور به لحاظ نظامی وابسته به آمریکا می‌شد و تأکیدش را بر دیپلماسی اقتصادی می‌گذاشت. بنابراین نکته قابل توجه این است که برخلاف تصور عمومی، این آمریکا نبود که کشور ژاپن را از داشتن ارتش قوی باز داشت، بلکه خود ژاپنی‌ها از قوی کردن ارتش خود طفره می‌رفتند. در واقع بلافاصله بعد از اشغال ژاپن، هدف سیاست‌های آمریکا از بین بردن کامل نیروی نظامی ژاپن بود، اما به شدت گرفتن جنگ سرد در اروپا و گسترش آن تا آسیا به خاطر جنگ‌های داخلی چین، سیاست آمریکا بر این قرار گرفت که ژاپن را در آسیا به عنوان "دیوار دفاعی ضد کمونیستی" و "کارخانه ضد کمونیستی" احیاء کند.

با موفقیت آزمایش بمب اتمی توسط شوروی در پاییز ۱۹۴۹ و نیز شکل‌گیری جمهوری خلق چین کمونیست، در سیاست "محدود سازی" علیه شوروی و چین اهمیت اقتصادی و نظامی ژاپن بسیار زیاد شد (همان: ۴۰). در واقع از

همین زمان بود که آمریکایی‌ها خواهان افزایش و تقویت نیروی نظامی ژاپن شدند که معمولاً از سوی ژاپنی‌ها رد می‌شد یا قسمت‌هایی از آن پذیرفته می‌شد. با پایان دوره اشغال و اعاده استقلال ژاپن باز هم درخواست‌های آمریکا برای افزایش توان نظامی ادامه پیدا کرد. زمانی هم که آیزنهاور از حزب جمهوری خواه رئیس جمهور آمریکا شد، تغییراتی در سیاست خارجی آمریکا رخ داد که با نیروی نظامی ژاپن مرتبط می‌شد.

استراتژی جهانی دولت آیزنهاور هرچند به لحاظ پایه‌ای یعنی سیاست محدود سازی نیروی حزب کمونیست با استفاده از نیروی نظامی تغییری نکرد، اما "سیاست نیو لاک" را مطرح کرد که به موجب آن محور نیروهای نظامی، سلاح‌های هسته‌ای و نیروی استراتژیک هوایی قرار می‌گرفت و از نیروهای پیاده مستقر در پادگان‌های خارج از کشور کاسته می‌شد (Hosoya, 1993: 125). در نتیجه کاستن از نیروهای پیاده آمریکایی، شکافی شکل گرفت که ضرورت پر کردن آن با نیروهای ژاپنی پیش آمد.

در ماه اوت ۱۹۵۲ نیروی ذخیره پلیس ژاپن تجدید ساختار شد، به سازمان حفظ امنیت تغییر کرد و سازمان حفظ امنیت هم با نیروی حفاظت دریایی ادغام شد و به نیرویی با حدود ۱۱۰ هزار سرباز بدل شد، عددی که بسیار دورتر از آن چیزی بود که رضایت طرف آمریکایی را جلب کند. چیزی که طرف آمریکایی خواهان آن بود، تشکیل مجدد ارتشی اصولی متشکل از ده هنگ (تعداد سربازان از ۳۲۵ هزار تا ۳۵۰ هزار نیرو) نیروی پیاده بود (همان: ۱۲۵-۱۲۶).

اما سؤال این است که چرا ژاپنی‌ها حاضر به پذیرش افزایش توان نظامی خود نبودند. دکترین پوشیدا حتی در خود حزب حاکم وقت ژاپن هم مخالفان جدی‌ای داشت که استقلال ژاپن را با آن شرایط، "استقلال وابسته" توصیف می‌کردند. حتی پیمان امنیتی و رفتن زیر چتر حمایتی آمریکا با تحریک احساسات ملی‌گرایانه نارضایتی، زیادی را در بین روشنفکران و دانشگاهیان ژاپنی ایجاد کرد.

ادامه این نارضایتی به هنگام تجدید این پیمان در سال ۱۹۶۰ به شکل‌گیری بزرگترین جنبش مردمی تاریخ مدرن ژاپن منجر شد. ده‌ها هزار نفر به مدت چند ماه هر روز در خیابان‌ها بودند و مجلس ژاپن را محاصره کرده بودند. با وجود تمام این نارضایتی‌ها و اعتراضات باز هم پیمان امنیتی میان ژاپن و آمریکا تجدید شد. اینکه چرا با وجود اعتراضات و نارضایتی‌های بی سابقه باز هم دولتمردان ژاپن سخت خواهان تجدید پیمان امنیتی و گریز از افزایش توان نظامی خود بودند، یک پاسخ بیشتر ندارد و آن خواست آنان برای قرار دادن ژاپن در مسیر تبدیل شدن به یک "ابر قدرت اقتصادی" بود. در واقع بعد از جنگ ژاپن نمی‌خواست بدل به یک ابر قدرت نظامی شود، بلکه هدفش تبدیل شدن به قدرت بزرگ اقتصادی بود که مطابق قانون اساسی صلح این کشور هم بود.

گرد آورندگان کتاب «ژاپن و تجربه آن در توسعه» درباره ابن رویکرد ژاپن عقیده دارند:

در جریان جنگ کره، آمریکا از افزایش توان تولیدی ژاپن می‌بایست بهره می‌جست که در این راستا حتی خواهان افزایش قوای نظامی ژاپن گردید که البته با مخالفت دولت ژاپن مواجه گشت؛ چرا که ژاپن

^۱ New look Policy

طبق قانون اساسی که ساخته و پرداخته خود آمریکاییان بود، نمی‌بایستی به افزایش توان نظامی دست می‌زد که در این صورت از محل منابع رها شده در این راستا، بنیه اقتصادی کشور تقویت گردید (آزاد و دیگران، ۱۳۷۹: ۷۷-۷۸).

هایس بر آن است که با پذیرش پیمان امنیتی و طفره رفتن ژاپن از افزایش توان دفاعی، این کشور هزینه نظامی سنگینی را متحمل نمی‌شود که برای نمونه در طی جنگ سرد آن ۱ درصد تولید ناخالص ملی این کشور بود که در همین مدت برای آمریکا ۶ درصد بود (Hayes, 2008: 160). اسمیث هم در مورد اثرات رفتن ژاپن به زیر چتر نظامی آمریکا می‌گوید:

این ادعا که رشد اقتصادی ژاپن تا حدودی به علت استفاده از مساعدت‌های نظامی ایالات متحده بود، از حقیقت به دور نیست. ژاپن از موقعیت ایالات متحده در سطح جهان برای دستیابی به مواد خام و بازارهای جهانی استفاده نموده، در عین حال در زیر چتر نظامی ایالات متحده پناه جست. درصد ناچیزی از ثروت ملی ژاپن که تا دهه ۱۹۸۰ هرگز بیش از یک درصد نبود، صرف هزینه‌های دفاعی می‌شد. پولی که بدین ترتیب ذخیره می‌شد، صرف سرمایه‌گذاری بیشتر در توسعه صنعتی می‌گردید؛ اگر ژاپن ۶ تا ۷ درصد تولید ناخالص ملی خود را در ارتش صرف کرده بود، رشد کلی اقتصاد آن در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، به میزان ۲ درصد در سال کاهش می‌یافت (اسمیث، ۱۳۷۷: ۱۲۹).

احتمالاً درک این رفتار ژاپن برای سایر کشورها راحت نباشد. حتی چنانکه در پیش هم اشاره شد، در خود ژاپن هم مخالفان زیادی داشت. پرداختن به اینکه چرا ژاپن به رغم برخورداری از یک دولت مردمی و حکومتی مردم سالارانه، حاضر به زیر پا گذاشتن غرور ملی و پذیرفتن چتر حمایتی آمریکا در عوض به دست آوردن منافع اقتصادی شده است، نیاز به شناخت جامعه، فرهنگ و جهان بینی ژاپنی دارد که از حدود و هدف این نوشته خارج است، اما تنها در حد اشاره‌ای به دیدگاه یکی از منتقدین به نام ژاپنی درباره این موضوع اشاره می‌کنم. تایچی ساکائی یا که دانش آموخته دانشکده اقتصاد دانشگاه توکیو و مجری نمایشگاه بین‌المللی اوزاکا است و مدتی را در وزارت صنایع و تجارت مشغول به کار بوده است در مورد مفهوم عدالت و فرهنگ از دوره او تا دهه ۹۰ میلادی جدول زیر را ارائه می‌دهد (sakaiya, 2002: 95).

دوره ادو	قبل از جنگ	بعد از جنگ	دهه ۹۰
عدالت	شجاعت وفاداری کوشش	بازدهی امنیت برابری	امنیت برابری
فرهنگ سامورایی	فرهنگ نظامیان و دیوان سالاری	فرهنگ محافل سرمایه داری و دیوان سالاری	فرهنگ دیوان سالاری و شرکت‌های بزرگ

ساکائی یا در ادامه خاطر نشان می‌کند که در دو جبهه شرق و غرب شکل گرفته در دوران جنگ سرد، ژاپن تصمیم گرفت که در جبهه غرب باشد و پیمان حفظ امنیت میان ژاپن و آمریکا آشکار کننده این خواست بود. او این مسأله را برای ژاپن، همچون نزدیکی به انگلیس در دوره میجی خوشبختی می‌داند و می‌گوید، در سایه اتحاد با آمریکا که کشور برتر در اقتصاد بود، ژاپن توانست اقتصاد خود را احیاء کند و سه عدالت مورد نظر این دوره را محقق سازد (همان: ۹۷).

نقش ایالات متحده آمریکا در بازسازی اقتصاد ژاپن

صحبت کردن از اقتصاد بعد از جنگ ژاپن بدون در نظر گرفتن نقش ایالات متحده آمریکا، پیمودن راهی اشتباه است. هوسویا درباره این نقش می گوید:

نقشی که آمریکا در بازسازی اقتصاد بعد از جنگ ژاپن ایفا کرد، بسیار بزرگ است. پیش از همه پیمان مودت تجاری و دریایی ژاپن و آمریکا منعقد شد (آوریل ۱۹۵۳)، ژاپن در جایگاه بیشترین منفعت برنده قرار گرفت و بازارهای داخلی آمریکا بروی کالاهای ژاپنی باز شد. به این خاطر صادرات ژاپن به آمریکا از جمله تولیدات نساجی و اقلام روزمره افزایش یافت و در کسب ارز خارجی به این کشور کمک کرد. اما در آن زمان ترازنامه تجاری ژاپن بطور ثابت قرمز بود و برای پر کردن اختلاف دخل و خرج، درآمدهای حاصل از تقاضاهای ویژه آمریکا بسیار حیاتی بود (Hosoya, 1993: 127).

قدرت گرفتن کمونیست در شوروی و چین، جنگ سرد و بعد جنگ کره در اهمیت یافتن ژاپن برای آمریکا تأثیر زیادی داشت و آمریکا هم سعی کرد که با تثبیت نمودن وضعیت این متحد خود در شرق دور مانع از گسترش کمونیست در این مناطق شود.

به این خاطر ژاپن موقعیت بسیار خوبی برای دریافت کمک‌های اقتصادی آمریکا پیدا کرد. آمریکا به اشکال مختلف مانند دادن اعتبار بانکی برای خرید پنبه ژاپن به بازسازی اقتصادی ژاپن کمک کرد. همچنین ژاپن برای برگشتن به جامعه اقتصاد بین الملل قویاً مشتاق بود که به گات - GATT - (موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت) بپیوندد که با حمایت دیپلوماسی آمریکا در ماه سپتامبر سال ۱۹۵۵ این خواست تحقق پیدا کرد (همان: ۱۲۷-۱۲۸).

از نیمه دهه ۱۹۵۰ به بعد هم، افزایش نیروی دفاعی در روابط آمریکا و ژاپن بطور متقابل به عنوان یک هدف اهمیتش را از دست داد. علاوه بر اینکه جو تعدیل شده بین المللی در این مسأله تأثیر داشت، این موضوع هم بود که سیاست آمریکا در قبال ژاپن از اهمیت دادن به فشار برای افزایش نیروی نظامی به ژاپن به سمت تثبیت کردن وضع اقتصادی و سیاسی داخل ژاپن تغییر کرده است (همان: ۱۲۷). این تثبیت کردن وضع داخلی و اقتصادی ژاپن در نهایت به رسیدن ژاپن به خواستش یعنی بدل شدن به ابرقدرت اقتصادی منجر شد. در این مسیر رسیدن به قدرت دوم اقتصاد جهان، نقش هزینه‌های کم نظامی چه تأثیری داشت.

^۱ 日米友好通商航海条約/Nichibē yūkō tsūshō kōkai jōyaku

پیمان امنیتی با آمریکا و رشد اقتصادی ژاپن

با توجه در نمودار شماره ۵، معلوم می‌شود که در سال ۲۰۱۱ ژاپن بعد از کشورهای آمریکا، چین، روسیه، بریتانیا و فرانسه، ششمین کشور در صرف هزینه‌های نظامی با حدود ۵۹ میلیارد دلار بوده است. در میان پنج کشوری که بالاتر از ژاپن قرار گرفته‌اند، تنها آمریکا و چین دارای اقتصادی بزرگتر از ژاپن هستند.

در ظاهر کشور ژاپن هزینه زیادی صرف امور دفاعی و امنیتی خود می‌کند، اما زمانی که نسبت این هزینه با تولید ناخالص داخلی این کشور سنجیده می‌شود، این هزینه چیزی کمتر از یک درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است. جدول شماره ۱، نسبت هزینه‌های نظامی به GDP چند کشور را نشان می‌دهد. این نسبت برای آمریکا در سال ۱۹۹۰ حدود ۵.۱ درصد و در سال ۲۰۱۳ حدود ۳.۸ درصد بوده است.

چین چیزی حدود ۲ درصد تولید ناخالص ملی خود را صرف هزینه‌های نظامی می‌کند. در مورد کره جنوبی هم این نسبت چیزی حدود ۲.۵ درصد بوده است. نیز کشورهای عرب حوزه خلیج فارس که دارای درآمدهای نفتی هستند، معمولاً درصد بالایی از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های دفاعی اختصاص می‌دهند، چنانکه در جدول شماره ۱ دیده می‌شود، این نسبت برای عربستان سعودی، معمولاً بیش از ۷ درصد و در سال ۲۰۱۳ حدود ۹ درصد بوده است.

هرچند ژاپن در رده بندی هزینه‌های نظامی در رده ششم قرار می‌گیرد، اما در رده بندی هزینه‌های نظامی به نسبت GDP رتبه این کشور معمولاً بالاتر از ۱۴۰ قرار می‌گیرد. یعنی در میان کشورهای جهان، ژاپن در نیمه دوم به لحاظ این نسبت قرار می‌گیرد که این نسبت بعد از جنگ جهانی دوم همیشه کمتر از ۱٪ از GDP این کشور بوده است. ظاهراً برای ژاپنی‌ها این مسأله بسیار مهم بوده است که بیش از یک درصد GDP را صرف هزینه‌های نظامی نکنند. آلمان هم که قویترین اقتصاد اروپا است هم، از سال ۲۰۰۰ به بعد بیش از ۱.۵ درصد از GDP خود را صرف هزینه‌های نظامی نکرده است. یوشی‌هارو کیکوموتو عقیده دارد که ژاپن هزینه نظامی یک و کمتر از یک درصد از تولید ناخالص داخلی را به عنوان معیاری برای تعیین هزینه نظامی‌های خود قرار داد که این نسبت در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی بسیار پایین بود. او عقیده دارد که این معیار یکی از دلایل مهم رشد سریع اقتصادی است (Kikumoto, ۱۹۹۳: ۱۰۹).

روبرت دیگراسه^۱ به منظور جواب دادن به این پرسش که هزینه‌های نظامی و رشد اقتصادی چه تأثیری بر هم دارند، در کتابش که در سال ۱۹۸۳ نشر شد^۲، به تحلیل آمار اقتصادی ۱۷ کشور عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) دست زده و به این نتیجه رسیده است که هزینه‌های نظامی بر اقتصاد اثر منفی دارد (Nobuchika, ۱۹۹۶). او این تحلیل را در مورد کشورهای استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، هلند، نیوزلند، نروژ، سوئد، سوئیس، بریتانیا و آمریکا انجام داد، اما تمرکز عمده دیگراسه بر رشد سریع اقتصادی ژاپن و در افول اقتصاد آمریکا در همان زمان‌ها است.

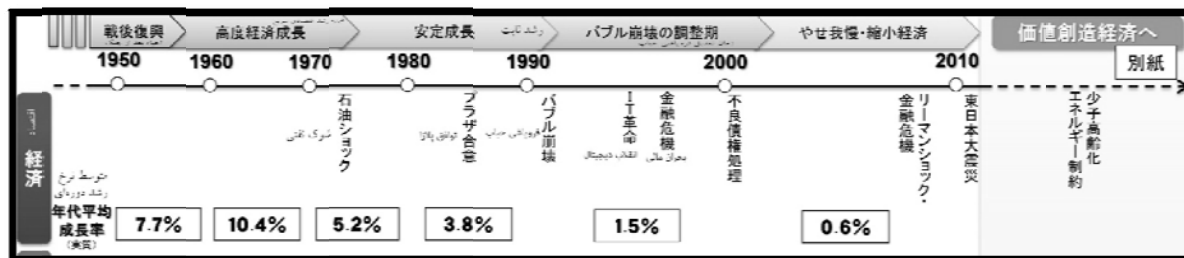
دیگراسه با ارائه نمودارهای شماره ۲، ۳ و ۴ به ترتیب به روابط نرخ رشد GDP واقعی و هزینه نظامی، تشکیل سرمایه‌های ثابت و هزینه نظامی و بهره‌وری کار در صنایع تولیدی و هزینه‌های نظامی پرداخته است. این نمودارها به ترتیب دارای شیب ۰.۴۹-، ۰.۶۷- و ۰.۷۶- هستند. یعنی با افزایش درصد هزینه‌های نظامی از تولید ناخالص داخلی، رشد GDP واقعی، تشکیل سرمایه‌های ثابت و بهره‌وری کار کم می‌شود (همان).

هرچند در مورد رابطه میان هزینه‌های نظامی و رشد اقتصادی، نظریه‌های گوناگون وجود دارد و نتایج مختلف به دست آمده است، اما در مورد ژاپن و معیار اختصاص کمتر از ۱٪ از تولید ناخالص داخلی کشور به عنوان هزینه نظامی که به لطف پیمان امنیتی با آمریکا حاصل شده است، باید گفت که آن در رشد اقتصادی ژاپن تأثیر مثبت داشته، بطوریکه بیشتر اقتصاددانان آن را در ردیف عوامل رشد اقتصادی قرار می‌دهند و برخی هم آن را یکی از مهمترین دلایل رشد اقتصادی سریع بعد از جنگ می‌دانند.

^۱ Robert W DeGrasse

^۲ Military Expansion: Economic Decline

نمودارها و جدولها:



نمودار شماره ۱: نمودار متوسط نرخ رشد دوره‌ای. منبع: پایگاه اینترنتی اداره آمار وزارت کشور ژاپن (<http://www.stat.go.jp>)

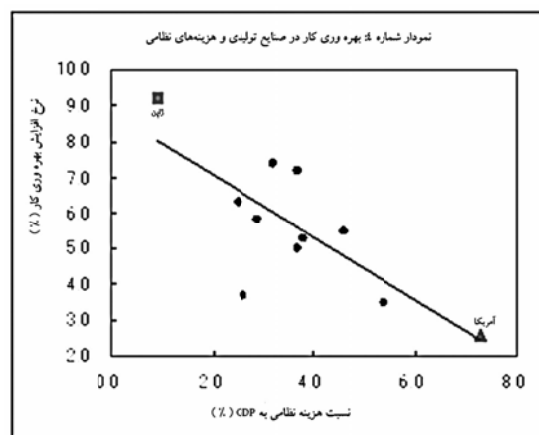
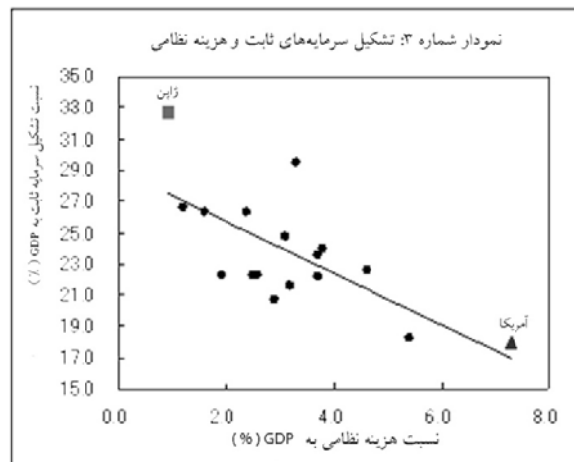
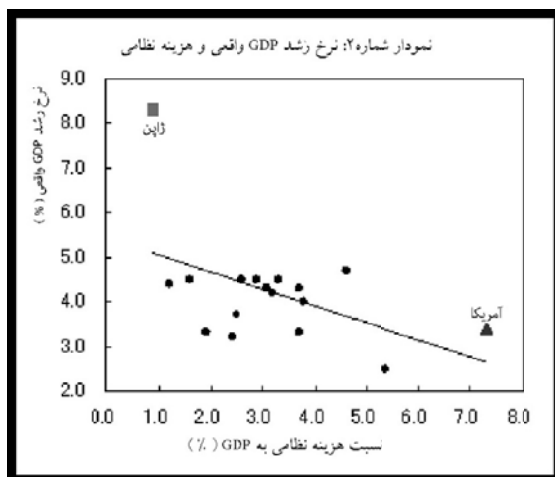


نمودار شماره ۵: کشورهای نخست جهان به لحاظ هزینه‌های نظامی. سال ۲۰۱۱. منبع: SIPRI

جدول شماره ۱: نسبت هزینه‌های نظامی برخی از کشورها به تولید ناخالص داخلی این کشورها در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ - ۲۰۱۳

نام کشور	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳
آمریکا	۵.۱	۲.۹	۳.۸	۴.۲	۴.۶	۴.۷	۴.۶	۴.۲	۳.۸
چین	۲.۶	۱.۹	۲.۰	۲.۰	۲.۲	۲.۱	۲.۰	۲.۰	۲.۱
روسیه	۱۹.۱	۳.۶	۳.۶	۳.۴	۴.۲	۳.۹	۳.۷	۴.۰	۴.۲
بریتانیا	۳.۹	۲.۴	۲.۴	۲.۴	۲.۶	۲.۵	۲.۴	۲.۴	۲.۳
فرانسه	۳.۴	۲.۵	۲.۵	۲.۳	۲.۶	۲.۴	۲.۳	۲.۳	۲.۲
ژاپن	۰.۸	۱.۰	۱.۰		۱.۰	۱.۰	۱.۰	۱.۰	۱.۰
هند	۳.۲	۳.۰	۲.۸	۲.۶	۲.۹	۲.۷	۲.۶	۲.۵	۲.۴
عربستان	۱۴.۰	۱۰.۶	۷.۷	۷.۴	۹.۶	۸.۶	۷.۲	۷.۷	۹.۰
آلمان	۲.۵	۱.۵	۱.۴	۱.۳	۱.۴	۱.۴	۱.۳	۱.۴	۱.۳
کره جنوبی	۳.۶	۲.۵	۲.۵	۲.۶	۲.۷	۲.۵	۲.۶	۲.۶	۲.۶

منبع: SIPRI



منابع:

- آزاد، غلامرضا و دیگران. (۱۳۷۹). ژاپن و تجربه آن در توسعه. تهران. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- اسمیث، دنیس. (۱۳۷۷). تاریخ اقتصادی ژاپن ۱۹۴۵-۱۹۹۵. ترجمه محمد حسین وقار. تهران. انتشارات اطلاعات.
- حسینی صدر آبادی، محمد حسین. کاشمیری، علی. (۱۳۸۷). تأثیر مخارج دفاعی بر رشد اقتصادی و اثر غیر مستقیم آن بر مصرف خصوصی در ایران (بررسی مدل طرف عرضه اقتصاد). فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی. سال هشتم. شماره دوم.
- دری نو گورانی، حسین. (۱۳۷۳ - الف). علم اقتصاد دفاع؛ گذشته و حال، بخش اول. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۸۷ و ۸۸.
- دری نو گورانی، حسین. (۱۳۷۳ - ب). علم اقتصاد دفاع؛ گذشته و حال، بخش دوم. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۸۹ و ۹۰.
- نقی‌زاده، محمد. (۱۳۸۶). مبانی تفکرات اقتصادی و توسعه ژاپن؛ تداوم و تغییر (جلد دوم). تهران. شرکت سهامی انتشار.

Andō, Jun. (۱۹۹۸). Nihon ni okeru bōēbumonkēzai no gaibusēkōka. Waseda kēzaigakukenyū. ۴۶۶gō.

Hayes, Louis D. (۲۰۰۸). Introduction to Japanese Politics. New york. An East Gate Book

Hosoya, Chihiro. (۱۹۹۳). Nihongaikō no Kiseki. Tokyo. Nihonhōsōshuppanyōkai.

Inaba, Kazuo. (۱۹۹۷). Higashi ajiachiiki ni okeru gunji shishutsu to kēzai sēchō. Ritsumēkan kēzaigaku. Dai۴۵kan ۶gō.

Kikumoto, Yoshiharu. (۱۹۹۳). Kindai Kēzaigaku to Kēzai sēsaku. Tokyo. Ōtsuki Shoten.

Komine, Takao. Murata, keiko. (Saishin, Nihon kēzai nyūmon. Tokyo. Nihon hyōronsha.

Nobuchika, Mitsuru. (۱۹۹۶). Sengō nihon no Kēzai sēchō no sēkaku. Sanshokuki. Kēōgijuku daigaku tsūshinkyōikubu.

Sakaiya, Taichi. (۲۰۰۲). Nihon no Sēsui. Kyoto. PHP Kenkyūjo

安藤潤 (1998) 「日本における防衛部門経済の外部性効果」『早稲田経済学研究』46号

稲葉和夫 (1997) 「東アジア地域における軍事支出と経済成長」『立命館経済学』第45巻6号

菊本義春 (1993) 『近代経済学と経済政策』大月書店

小峰隆夫、村田啓子 (2012) 『最新 日本経済入門』日本評論社

堺屋太一 (2002) 『日本の盛衰』PHP研究所

細谷千博 (1993) 『日本外交の軌跡』日本放送出版協会

延近充 (1996) 「戦後日本の経済成長の性格」『三色旗』慶應義塾大学通信教育部